

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در مسئله 51 تحریر الوسيله در این فرع است که اگر یک مرتدی در حال ارتداد بمیرد، قضا از طرف او صحیح و مشروع نیست، دلیلش این است که مرتد مثل کافر اهلیت برای کرامت ندارد و خود قضا نیز یک نوع تکریم برای مرتد یا کافر است و چون اهلیت برای کرامت ندارد اهلیت برای ابراء ندارد، لذا قضا از او مشروع نیست.

صاحب جواهر (قدس سره) نیز فرمود: «و لعل الاقوی عدم القضاء»؛ اقوی عدم قضا است. ایشان می‌گویند: اگر کسی ادعا کند که ادله قضا عام است، با اطلاق و عموم ادله قضا باید چه کرد؟ عموم ادله قضا می‌گویند: باید آنچه که از میت فوت شده قضا کرد. کافر اصلی را برایش دلیل داریم، اما کافر ارتدادی را چطور؟ صاحب جواهر فقط می‌فرماید: «و دعوی شمول ادله القضاء له و کون الحج کالدين»؛ بعضی هم گفته‌اند حج هم مثل سایر دیون می‌ماند، «يمكن منعهما ايضاً»؛ ما منع می‌کنیم و این را قبول نداریم اما ایشان وجه المنع را بیان نمی‌کنند.^[1]

بررسی اطلاق ادله قضاء نسبت به قضا از طرف مرتد

بنابراین از یک سو اطلاق ادله قضاء عن الميت می‌گویند: اگر برای مرتد واجب بوده، باید به اسلام برمی‌گشته و حجتش را انجام می‌داده و یا نماز و روزه‌اش را، اما در حال ارتداد مرده است، اطلاق ادله قضا از میت می‌گویند: باید این قضا بشود، ولی صاحب جواهر می‌گوید: «هذا ممنوع»، وجه المنع به نظر شما چیست؟

به نظر می‌رسد اطلاق ادله قضا، محکوم به ادله عدم کرامت است؛ یعنی ادله‌ای که می‌گویند: «لا کرامة للكافر»، حاکم بر ادله قضا است و می‌گویند این قضا عن الميت در جایی واجب است که کرامتش لازم باشد، اما کسی که کرامت ندارد مثل مرتد و کافر، ادله قضا شامل آنجا نمی‌شود.

حال اگر این مرتد توبه کرده و حج انجام داد، تردیدی نیست که اگر این مرتد، مرتد ملى بوده توبه او مورد قبول است و بعد از این که توبه‌اش مورد قبول است حجی که انجام می‌دهد حج صحیحی است و بحثی ندارد، اما اگر این مرتد، یک مرتد فطری باشد، در مرتد فطری در اینکه آیا توبه‌اش مورد قبول است یا نه، بحث وجود دارد. به این مناسبت به ضابطه ارتداد اشاره‌ای خواهیم کرد هر چند جای این بحث در اینجا نیست.

بحث از ضابطه ارتداد در جاهای مختلفی از فقه بررسی می‌شود. از جمله:

1. در کتاب الطهاره، در جایی که می‌خواهند بگویند مرتد نجس است، همان طوری که بحث نجاسات را می‌کنند و می‌گویند این کافر نجس است می‌خواهند بگویند مرتد هم نجس است.
 2. در کتاب الارث مطرح می‌کنند که آیا مرتد ارث می‌برد یا نه؟
 3. در کتاب الحدود، در جایی که می‌خواهند بحث ارتداد و حد ارتداد را مطرح کنند.
 4. در کتاب النکاح، که اگر مرد مرتد شد زنش از او بینونت پیدا می‌کند، اموالش تقسیم می‌شود و احکامی که برای مرتد ذکر شده است.
- حال یک بحث مهم آن است که ضابطه ارتداد چیست و به چه کسی مرتد می‌گویند؟

بازخوانی بحث از ضابطه در اسلام

در اوایل کتاب الحج بحث ضابطه اسلام را ذکر کردیم که مشهور می‌گویند: ضابطه در اسلام همان اقرار به شهادتین است، شهادت به توحید و شهادت به رسالت. محقق خویی (قدس سره) با استفاده از بعضی از آیات قرآن، مسئله اعتقاد به معاد را نیز ملحق کردند، با این‌که در هیچ روایتی نداریم اعتقاد به معاد جزء شرایط اسلام است، آنچه جزء شرایط اسلام است و انسان با آن پاک می‌شود شهادت به توحید و رسالت است، اما ایشان اقرار و اعتقاد به معاد را هم ضمیمه کردند، ما در اول کتاب حج فرمایش ایشان و دلیلی که ایشان آوردند را ذکر نموده و رد کردیم.

به دنبال آن بحث، بحث «و من کفر» مطرح شد، چون در آیه حج دارد: «لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا و من كفر فإن الله غنى عن العالمين»^[2]، آنجا این بحث مطرح شد که اگر کسی وجوب حج را انکار کند، آیا موجب خروج از اسلام و ارتداد می‌شود یا خیر؟ گفتیم بله، این موجب کفر است. بنابراین ضابطه در اسلام شهادت به توحید و شهادت به رسالت و نبوت پیامبر اکرم حضرت محمد (صلي الله عليه وآله) است و مسلماً کسی که یکی از این دو را انکار کند از دین خارج شده و کافر و مرتد می‌گردد؛ یعنی اگر کسی توحید را انکار کرد یا رسالت پیامبر اکرم را انکار کرد مسلم مرتد و کافر می‌شود.

بررسی ارتداد منکر ضروری

بحث مهم و مورد ابتلائی که اینجا مطرح کردیم آن است که آیا انکار ضروری من حیث إنه ضروری خودش موجب خروج از دین می‌شود یا نه؟ آیا انکار ضروری (مانند وجوب نماز و حج و روزه و حجاب که از ضروریات است) موجب ارتداد می‌شود یا نه؟ در اینجا سه دیدگاه وجود دارد:

1. یک نظریه این است که خود انکار ضروری سبب مستقل للكفر؛ اعم از اینکه مستلزم تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) بشود یا نشود و این شخصی که ضروری را انکار می‌کند این استلزام را بداند یا نداند.
2. قول دوم این است که ما چیزی به عنوان انکار ضروری به عنوان یک سبب مستقل برای کفر نداریم، بلکه انکار ضروری

(یعنی انکار وجوب نماز، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حجاب) اگر مستلزم انکار نبوت شود این مستلزم کفر است و تا هنگامی که این استلزام و علم به این استلزام نباشد کفر محقق نمی‌شود.

3. قول سوم که به شیخ انصاری (قدس سره) نسبت داده شده آن است که بین قاصر و مقصر تفاوت قائل شده و فرموده در مقصر انکار ضروری مستلزم کفر است اما در قاصر مستلزم کفر نیست.

دیدگاه صاحب جواهر (قدس سره)

صاحب جواهر (قدس سره) این بحث را هم در کتاب الطهارة مفصل مطرح کرده و هم در کتاب الحدود. ایشان در کتاب الحدود پس از نقل کلام محقق در شرایع (که می‌فرماید: «المرتد و هو الذی یکفر بعد الاسلام»^[3]؛ مرتد آن است که بعد از این که مسلمان شده کافر شود) می‌گوید: «سواء کان الکفر سبق اسلامه أم لا»؛ کسی که کافر شده، فرقی ندارد که قبل از اسلام کافر شده باشد یا نه؛ چون ممکن است کسی کافر شد دوباره مسلمان شود، بعد کافر شود، بعد مسلمان شود، ملاک ارتداد الکفر بعد الاسلام است.

بعد می‌فرماید: این ارتداد «یتحقق بالبينة علیه»؛ دو نفر شهادت بدهند که ما شهادت می‌دهیم که این کافر شده، «ولو فی وقت مترقب أو التردد فيه»؛ یعنی اگر کسی در اسلام تردید کرد (لذا ارتداد فقط صرف انکار نیست، بلکه اگر کسی تردید در اسلام هم پیدا کرد)، او هم کافر می‌شود. «و بالاقرار علی نفسه بالخروج عن الاسلام»؛ اگر خودش در کنار بیّنه اقرار کرد که من از این دین خارج شدم، «أو ببعض أنواع الکفر»، مثلاً بگوید: من آب و این و روح القدس را قبول دارم! این هم از راه‌های اثبات ارتداد است.

ایشان در ادامه می‌فرماید: تا «و بكل فعل دالّ صریحاً علی الاستهزاء»؛ اگر انسان یک فعلی که دالّ بر استهزاء و اهانت به دین و رفع الید از دین است، «کاللقاء المصحف بالقانورات»؛ نعوذ بالله قرآن را در قانورات بیندازد، «و استهدافه و وطیه»؛ قرآن را زیر پا بگذارد، اینها همه موجب ارتداد است یعنی ارتداد فعلی است، یعنی یک فعلی که دلالت بر اهانت به دین است^[4]، «و تلویت الکعبه أو أحد الضرائح المقدسه بالقانورات»؛ اگر کسی کعبه یا یکی از ضریح‌های مقدس ائمه معصومین علیهم اسلام را ملوث کند، «أو السجود بالصنم»؛ اگر در مقابل بت سجده کند، «و عبادة الشمس و نحوها و إن لم یقل بربوبیتها»؛ می‌گوید نفعی از جانب این صنم برای خودم نمی‌بینم، در تربیت من و در تربیت غیر خودش، در تدبیر غیر خودش دخالتی ندارد ولی همین که عملاً برای صنم سجده کرد عنوان ارتداد را پیدا می‌کند.

بعد می‌فرماید: «و بالقول الدالّ صریحاً»؛ اگر با یک قولی که دلالت روشن دارد، «علی جحد ما علم ثبوته من الدین ضرورة»؛ ضروری دین را انکار کند، یا اعتقاد پیدا کند «ما یحرم اعتقاده بالضروره»؛ بالضروره خدا جسم نیست، حرام است که انسان اعتقاد به تجسیم پیدا کند، اما اگر کسی اعتقاد به تجسیم پیدا کرد تماماً موجب برای ارتداد می‌شود.^[5]

صاحب جواهر (قدس سره) از جمله فقیهانی است که قول اول را قبول دارد؛ یعنی می‌گوید: خود انکار ضروری سبب و موضوع مستقلّ للکفر و الارتداد، دیگر بزرگان در بین معاصرین مانند امام خمینی (قدس سره)، محقق خویی (قدس سره) و مرحوم حکیم می‌فرمایند نه، خود انکار ضروری اگر مستلزم تکذیب النبی (صلی الله علیه و آله) بشود مستلزم کفر است و الا اگر مستلزم تکذیب النبی (صلی الله علیه و آله) نشود مستلزم کفر نیست.

یکی دیگر از مباحثی که در اوائل کتاب الحجّ مطرح کردیم آن است که ضروری از چه زمانی در فقه ما به وجود آمده؟ مقداری که من تفحص کردم اول کسی که تصریح می‌کند ابن سعید (متوفای 689 یا 690) در الجامع للشرایع است که می‌گوید: اگر کسی انکار ضروری کرد مستلزم برای کفر است. قبل از ابن سعید در کلمات فقهای قبل چیزی را به نام ضرورت نداریم. عمده فرمایش و دلیل صاحب جواهر تسالم الاصحاب است که می‌گوید: وقتی ما به کلمات فقها مراجعه می‌کنیم اصحاب تسالم دارند بر این‌که انکار ضروری خودش سبب مستقل برای کفر است.

عبارتی را صاحب جواهر از مفتاح الکرامه می‌آورد که از عبارت ایشان همین مسئله تسالم الاصحاب فهمیده می‌شود، صاحب مفتاح الکرامه می‌گوید: اصحاب تسالم دارند بر این‌که خود انکار ضروری، ولو لم يستلزم تكذيب النبي (صلي الله عليه وآله) مستلزم کفر است. بعد اشکال این است که عنوان ضروری از زمان ابن سعید حلی آمده، قبل از ابن سعید چیزی نداشتیم که بگویند انکار ضروری من حیث إنه انکار للضروری موجبٌ للکفر؟ چطور ما تسالم داریم؟ مگر اینکه مرادشان از تسالم این باشد که در عبارت فقهای گذشته این‌گونه آمده است: «من استحل الميتة» و کسی که بگوید خوردن میتة حرام نیست یا «من استحل الدم» یا «من استحل لحم الخنزیر أو الكلب»، اگر اینها را حلال شمرد مرتد است و این عین عبارت مرحوم شیخ طوسی (قدس سرّه) در نهاییه است: «من استحل الميتة أو الدم أو لحم الخنزیر ممن هو مولودٌ علی فطرة الاسلام فقد ارتدّ بذلک عن الدین»^[6]. یا این‌که در بعضی از روایات آمده است: «من افطر فی شهر رمضان»^[7]؛ کسی که در ماه رمضان افطار کرد، امام علیه السلام می‌فرماید از او سؤال شود اگر گفت افطار در ماه رمضان حلال است باید کشته شود.

بنابراین اگر بگوئیم درست است که از زمان شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی و دیگران تعبیر به ضروری نداشتیم، ولی مثال‌هایی که اینها زدند همه عنوان ضروری را دارد مانند «من استحل الميتة» عنوان ضروری را دارد.

معانی ضروری

برای ضروری معانی و مصادیق مختلفی ذکر شده که از جمله آن عبارتند از:

1. یک معنای معروف ضروری این است که «ما لا يحتاج إلى دلیل»، دلیل نمی‌خواهد، الآن به هر کسی بگوئیم نماز واجب است نمی‌گوید دلیلش را برای من بگوئید که چرا نماز واجب است؟ نیاز به دلیل ندارد. ما در اوائل کتاب الحجّ همین ضابطه را پذیرفتیم.

2. ضروری دین آن است که بین همه فرق مسلمین متفقٌ علیه است؛ یعنی وقتی ما تمام فرقه‌های مسلمین را بررسی می‌کنیم می‌بینیم همه این را قبول دارند، مانند حجاب که همه فرقه‌های مسلمین قبول دارند، وجوب نماز را همه فرقه‌های مسلمین قبول دارند. بله، در جزئیات و شروطش اختلاف نظر دارند ولی در اصلش اختلاف نظر ندارند، حتی شیخ طوسی (قدس سرّه) می‌فرماید: «إذا ترک الصلاة»؛ اگر کسی نماز را ترک کرد به او مهلت داده می‌شود، «فإن کان لا یعتقد وجوبها فهو کافرٌ اجماعاً»^[8]؛ اگر اعتقاد به وجوب صلاة نداشته باشد کافر است. بعد می‌گوید: «لأنه خالف اجماع العامة و الخاصة» (خاصه می‌شود شیعه و عامه می‌شود غیر شیعه)؛ وجوب نماز مورد اجماع عامه و خاصه است. تعبیر دقیق‌تر دیگر این است که آنچه مورد اتفاق نظر همه مذاهب دین است عنوان ضروری را دارد.

نتیجه آن‌که ضروری عبارت است از آن چیزی که آن‌قدر واضح است که نیاز به دلیل ندارد و یا این‌که مورد اتفاق نظر همه فرقه‌های مسلمین است.

خلاصه آن‌که صاحب جواهر اصرار دارد بر این‌که انکار ضروری خودش موضوعاً مستقلّ للکفر است، ولو لم يستلزم به اینکه این مستلزم تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) است، کاری به آن جهش نداریم، فقط یک استثنا کرده و می‌فرماید: اگر این آدم بعید العهد از دار اسلام باشد، در یک جای دوردستی در بیابان‌ها در زاغه‌نشین‌ها انکار کرد، مثل کسی که حدیث العهد بالاسلام است، یک کافری که الآن مسلمان شده گفت به نظر من ربا حلال است، نمی‌توانیم بگوئیم او مرتد است. اگر کسی حدیث العهد باشد یا بعید عن دار الاسلام باشد، انکار ضروری‌اش موضوع برای کفر نیست.

ادله صاحب جواهر (قدس سره)

عمده ادله صاحب جواهر عبارتند از:

1. مسئله تسالم اصحاب،
2. ادعای اجماع هم می‌کند،
3. دلیل سوم ایشان ظهور العطف است، مثلاً در عبارت محقق یا در عبارت خیلی از فقها می‌گویند: «الکفر و هو من یکفر بعد الاسلام»، بعد چه چیزی را عطف می‌کنند؟ «و من جحد ما علم ثبوته من الدین بالضروره»، این عطف نشان‌گر آن است که خودش یک عنوان مستقلی است، عنوان اول کفر بعد الاسلام یعنی یا توحید را انکار کنی یا رسالت را، پس این عنوان دوم باید یک عنوان مستقلی باشد.
4. بعضی از فقها در مسئله ارتداد فقط بر این عنوان دوم را آورده و عبارت «یکفر بعد الاسلام» را نیاوردند.
5. روایت مکاتبه عبدالرحیم قصیر است که در جلسه آینده بیان می‌کنیم.^[9]

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- [1]. «و دعوی شمول أدلة القضاء له و كون الحج كالدين يمكن منعها أيضاً، فلعن الأقوى عدم القضاء عنه، بل يقوى ذلك أيضاً فيما لو كان مستطيعاً قبل الارتداد ثم أهمل ثم ارتد و مات عليه، فتأمل.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج 17، ص: 303-304.
- [2]. سوره آل عمران، آیه 97.
- [3]. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج 4، ص: 170.
- [4]. نکته: همان زمانی که بعضی از دخترهای فریب خورده روسری‌های خودشان را برداشتند و آتش زدند گفتیم که یک وقتی هست که به قصد اینکه می‌گویند من میل ندارم، آن یک حرفی است، ولی یک وقت می‌خواهد بگوید اسلام بی‌خود گفته این را! اگر به این قصد باشد اینها حکم ارتداد را دارند و تردیدی در آن نیست، اگر انسان دین را به استهزاء کشید به همین تصریح عبارت صاحب جواهر آن کسی که قرآن را پاره می‌کند، آن کسی که روسری یا چادر را آتش می‌زند یا پاره می‌کند به قصد اینکه بخواهد با دین خدا، بگوید: اینها مظهر دین است و من آتش می‌زنم.
- [5]. «المرتد، و هو الذي یکفر بعد الإسلام سواء كان الکفر سبق إسلامه أم لا، و يتحقق بالبينة عليه و لو في وقت مترقب أو التردد فيه، و بالإقرار على نفسه بالخروج من الإسلام أو ببعض أنواع الکفر، سواء كان ممن يقر أهله عليه أو لا، و بكل فعل دال

- صريحا على الاستهزاء بالدين و الاستهانة به و رفع اليد عنه، كاللقاء المصحف في القاذورات و تمزيقه و استهدافه و وطئه و تلويث الكعبة أو أحد الضرائح المقدسة بالقاذورات، أو السجود للصنم و عبادة الشمس و نحوها و ان لم يقل بربوبيتهما. قال الصادق (عليه السلام) في خبر الفضيل بن يسار «إن رجلين من المسلمين كانا بالكوفة فأتى رجل أمير المؤمنين (عليه السلام) فشهد أنه رأهما يصليان لصنم، فقال: ويحك لعله بعض من يشتهيه عليه أمره، فأرسل رجلا فنظر إليهما و هما يصليان لصنم فأتى بهما، فقال لهما: ارجعا فأبيا فخذ لهما في الأرض خذاً فأجج نارا و طرحهما فيه». و بالقول الدال صريحا على جحد ما علم ثبوته من الدين ضرورة، أو على اعتقاده ما يحرم اعتقاده بالضرورة من الدين.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج41، ص: 600 – 601.
- [6]. «و من استحل الميتة أو الدّم أو لحم الخنزير ممّن هو مولود على فطرة الإسلام، فقد ارتدّ بذلك عن الدّين، و وجب عليه القتل بالإجماع.» النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى؛ ص: 713؛ المقنعة (للشيخ المفيد)، ص: 800.
- [7]. «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ بُرَيْدِ الْعِجْلِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ 7 عَنْ رَجُلٍ شَهِدَ عَلَيْهِ شُهُودٌ أَنَّهُ أَفْطَرَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ - قَالَ يُسْأَلُ هَلْ عَلَيْكَ فِي إِفْطَارِكَ إِثْمٌ - فَإِنْ قَالَ لَا فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ - وَإِنْ قَالَ نَعَمْ فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَنْهَكُهُ ضَرْبًا.» الكافي 4 - 103 - 5، و التهذيب 4 - 215 - 624 و 10 - 141 - 558؛ وسائل الشيعة؛ ج10، ص: 248، ح 13334 - 1.
- [8]. «إذا ترك الصلاة نظرت فان كان لا يعتقد وجوبها فهو كافر إجماعا لأنه خالف إجماع الخاصة و العامة، و إن تركها مع اعتقاد وجوبها و قال أنا أكسل عنها أو يضيق صدري منها استتيب، فان تاب و إلا قتل و الاستتابة على ما قلناه في المرتد، فتارك الصلاة يجب قتله عند هذا القائل. و قال قوم لا يقتل، و إنما يحبس حتى يصلي و قال بعضهم يكفر بذلك و عندنا أنه لا يكفر و يعزر دفعة، فان عاد عزر، فان عاد عزر، فان عاد رابعا قتل لما روي عنهم عليهم السلام أن أصحاب الكبائر يقتلون في الرابعة.» المبسوط في فقه الإمامية؛ ج7، ص: 283 - 284.
- [9]. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج41، ص: 601 - 600.